



## پیشبرد اعتلای رسالت و ویژگی‌های پیامبر(ص)

بررسی ویژگی‌های مختص پیامبر اسلام(ص) در ظهور ایشان تأثیر مثبت داشته و باعث جذب مردمان و پیشبرد پیام و اعتلای رسالت ایشان می‌شده است این موضوع، طی یادداشتی از سوی کمال‌الدین غراب، نویسنده، پژوهشگر و خادم‌القرآن بررسی می‌شود.

بررسی ویژگی‌های مختص پیامبر اسلام(ص) در ظهور ایشان تأثیر مثبت داشته و باعث جذب مردمان و پیشبرد پیام و اعتلای رسالت ایشان می‌شده است این موضوع، طی یادداشتی از سوی کمال‌الدین غراب، نویسنده، پژوهشگر و خادم‌القرآن بررسی می‌شود.

پیشبرد اعتلای رسالت و 6 ویژگی اختصاص یافته به پیامبر اسلام(ص) به گزارش یکنا از خراسان رضوی، در پیام، کار و شخص هر یک از پیامبران ویژگی‌های منحصر به فردی وجود دارد. ویژگی‌هایی که در ظهور پیامبر(ص) تأثیر مثبت داشته و باعث جذب مردمان و پیشبرد پیام و اعتلای رسالت ایشان می‌شده است؛ منظور ویژگی‌های روحی و اخلاقی ایشان نیست. چرا که به تصریح قرآن تمایزی میان انبیا وجود ندارد بلکه منظور برخی از خصوصیات است که به گونه‌ای با شخص ایشان یا پیام و کار ایشان مربوط بوده و در تناسب با شرایط محیط در پیشبرد دعوت و اعتلای رسالت ایشان نقشی مثبت ایفا کرده است.

هرچند درجات کمال انسان‌ها متفاوت است. اما در میان انبیا عظام، این چیزی نیست که ما بتوانیم از مقایسه ایشان با یکدیگر به دست آوریم و به داوری بنشینیم. اما اجازه داریم که از منظر تناسبی که با شرایط قرن و محیط ایشان دارد، ویژگی‌های اختصاص یافته به پیام، کار و شخص ایشان را شناسایی و کشف کنیم و تأثیر آن را در پیشبرد رسالت ایشان ارزیابی نماییم.

در پیام، کار و شخص پیامبر اسلام(ص) نیز این ویژگی‌ها وجود دارد و می‌توان تأثیر مثبت و لزوم برخی از آن‌ها را در پیشبرد دعوت و اعتلای رسالت ایشان دریافت. این ویژگی‌ها از این قرار هستند: امی بودن، توقیفی بودن صورت وحی، بنیان‌گذاری آئینی جامع در میان اعراب، تمام بودن شریعت پیامبر اسلام، مسلح بودن به سلاح رزم، تشکیل حکومت و پی‌ریزی جامعه ایده‌آل که در این یادداشت به ویژگی‌های امی بودن آن پرداخته خواهد شد.

در میان پیامبران عظام این تنها پیامبر اسلام(ص) است که امی است؛ یعنی درس ناخوانده و مکتب نرفته و البته منظور فقدان بینش و معرفت نیست، بلکه تنها عدم‌آشنایی با کتابت و خط است. درباره هیچ یک از پیامبران دیگر بر این امر تأکید نشده است. از آدم(ع) و نوح(ع) و ابراهیم(ع) اطلاعاتی در این باره در دست نداریم. شاید آنان نیز امی بوده‌اند، اما در هیچ یک از کتب دینی تورات و انجیل و قرآن تأکیدی نشده است.

از اوضاع اجتماعی و سیاسی زمانه و جامعه آنها نیز اطلاعاتی که بتواند ما را به سوی رأی صائبی در این باره سوق دهد وجود ندارد. آدم(ع) نخستین نبی بوده است. اگر برخلاف روایات تاریخی، او نخستین بشر نبوده باشد، شاید در عهد وی کتابت و خط وجود داشته و وی با آن آشنا بوده است، اما این فقط یک حدس غیرقابل اثبات و بی‌برهان است.

درباره نوح(ع) می‌توان حدس زد که طی «نهد سال» دعوت خویش با علائم نوشتاری مرسوم در میان قوم خود خواه ناخواه آشنا شده باشد. ابراهیم(ع) برادرزاده یک بت تراش بوده و در خانه او زندگی می‌کرده است. اگر وظیفه بت تراشی قرابتی با شغل سدانت و سرپرستی امور دینی داشته باشد، اگر در میان قوم او علائم نوشتاری پدید آمده بوده، لاجرم باید نتیجه گرفت که طبقه روحانی با این علائم آشنا بوده، در نتیجه ابراهیم(ع) نیز از طریق پدر یا عموی خود می‌توانسته با کتابت و خط‌آشنایی یافته باشد، اما این‌ها همه جز حدس و گمان چیزی نیست و برهانی در رد و قبول آن وجود ندارد، اما درباره انبیاپی که در روشنی تاریخ زیسته‌اند، اطلاعات دقیق‌تری در این زمینه به دست می‌آید.

موسی(ع) وابسته به خاندانی بوده که همه نیاکانش عالمان دین بوده‌اند و در میان بنی اسرائیل به مقام نبوت شناخته می‌شده‌اند، لاجرم اگر خط و کتابتی وجود داشته اینان باید با آن آشنا می‌بوده‌اند، چنانکه نمی‌توان پذیرفت که یوسف(ع) خزانه داری مصر را بر عهده داشته، اما خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است. علاوه بر این پرورش موسی(ع) در دستگاه فرعون، ناگزیر وی را با خط و کتابت آشنا می‌کرده است و تورات تصریح می‌کند که موسی(ع) به فرمان خدا دو لوح سنگی تراشید و بالای کوه برد و پس از چندین شبانه روز بازگشت و ده فرمان را بر لوح‌ها نوشته داشت، اگرچه از این کلام برنمی‌آید که ده فرمان را خود موسی(ع) بر لوح‌ها کنده باشد، اما بعید هم به نظر می‌رسد که در آن تنهایی و انزوا کس دیگری فرامین را حک کرده باشد، چه این امری است غیرلازم و بیشتر هنگامی ضرورت می‌یابد که موسی(ع) خواندن و نوشتن ندانسته باشد. بر این نکته باید افزود که منزلت خاندان یعقوب در میان بنی اسرائیل نه تنها به عنوان وارثان نبوت، بلکه همچنین رهبران اجتماعی و قومی بنی

اسرائیل، اجازه نمی‌داده که در میان قوم آشنایی با خط و کتابت وجود داشته باشد و ایشان از آن بیگانه پرورش یابند.

عیسی(ع) در مکتب خانه کنیسه ای که در کنار خانه آن‌ها قرار داشته، تعلیم دیده بود و صحف انبیا بنی اسرائیل را مطالعه کرده بود و بسیاری از قطعات آنها را در حافظه داشته است و از مطالعه تورات نیز چنین برمی‌آید که جمله انبیا بنی اسرائیل، یا اکثر آن‌ها خواندن و نوشتن می‌دانسته اند و صحف آنان به دست خود آنان نگارش یافته است. انبیا و حکما مشرق زمین نیز جملگی با کتابت و خط آشنا بوده اند. زرتشت یک مغ زاده بوده و با تعلیم و تربیت دینی پرورش یافته و قطعاً با کتابت و خط آشنا بوده است. بودا شاهزاده بوده و برخورداری از نعمت سواد از مزایای طبقه ایشان بوده است. هرچه به دوران بعثت پیامبر اسلام(ص) نزدیکتر می‌شویم توانایی کتابت و خط از انحصار طبقات بالای جامعه خارج شده و در میان طبقات محروم و پائین جامعه گسترش می‌یابد. مقارن ظهور پیامبر اسلام(ص) تعلیم و تربیت در میان طبقات پایین جامعه نیز طرفدارانی یافته و اکثر مردم به لزوم فراگیری خواندن و نوشتن پی برده و از آن استقبال می‌کردند.

در چنین شرایطی است که پیامبر اسلام(ص) به عنوان آخرین پیامبر خدا مبعوث می‌شود، در حالی که برخلاف اکثر پیامبران و حکما و فلاسفه پیش از خود یک امی است و با کتابت و خط آشنایی ندارد و قرآن تصریح می‌کند که: «ما كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ؛ پیش از این هیچ نوشته‌ای را نمی‌توانستی خواند و نه با دست خود می‌توانستی آن را بنویسی، که در این هنگام نادرست دانان شک می‌کردند.»(۴۸/عنکبوت)

برخی از پژوهشگران مسلمان در این ویژگی پیامبر(ص) شک روا داشته اند. اینان برای نفس توانایی خواندن و نوشتن ارزش و اهمیت قابل شده اند و با تفسیری شگفت انگیز چنین احتجاج می‌کنند که تصریح آیه منحصر به نخواندن و نوشتن است نه به توانایی پیامبر(ص) در این دو امر، حتی اگر به مکتب هم نرفته باشد، می‌توانسته بخواند و بنویسد، زیرا پیامبران معصومند، لذا این تفسیر با میل عوام سازگاری بسیار دارد، این دیدگاه اصل عصمت پیامبران را بر مقولاتی از این دست نیز تعمیم داده و ایشان را از هر صفتی که مبین نقص و کاستی در توانایی آنان باشد، منزه و بری می‌داند.

واقع این است که فقدان یا وجود صفاتی از این دست را تنها زمانی می‌توان ارزشمند یا بی‌ارزش، مفید یا مضر، کمال یا کاستی، لازم یا غیرلازم شمرد که بتوان تاثیر مثبت یا منفی آن‌ها را در زندگی فرد و جامعه او به ارزیابی نشست. از این دیدگاه فقدان این صفت در زندگی پیامبر اسلام(ص) و به ویژه در اثبات رسالت او و نزول آیات از جانب خداوند، تأثیر بسیار مثبت و غیرقابل انکاری داشته است، چراکه در غیر این صورت، چنانکه آیه اشاره می‌کند: «إِذْ لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.»

پس به نظر می‌رسد بایسته آن باشد که فقدان یا وجود هر ویژگی را در پیامبران از جنبه تناسبی که با شرایط زمانی و مکانی ظهور ایشان دارد و در اعتلای رسالت آنان نقش داشته است، به بررسی بنشینیم، نه از جنبه مقایسه میان شخصیت ایشان و مراتب تکاملی نفس‌های آنان، چنانکه اشاره شد، مقارن ظهور پیامبر اسلام(ص) استقبال از فراگیری خواندن و نوشتن در میان طبقات پائین جوامع نیز نفوذ کرده بود و مردم در صورت امکان به فراگیری آن می‌شناختند. این امر بر خلاف ظاهر روایات، در میان اعراب، به ویژه قریشیان و ساکنان مکه، گسترشی یافته بود. گفته اند هنگام ظهور پیامبر اسلام(ص) در تمامی قریش تنها هفده تن باسواد بوده اند. این سخن نمی‌تواند چندان درست باشد. ممکن است تنها هفده تن «کامل» (یعنی دارای توانایی خواندن و نوشتن، شناگری، تیراندازی و سوارکاری) وجود داشته، اما قطعاً تعداد باسوادان بسیار بیشتر از این بوده است.

چنانکه در جنگ بدر پیامبر اکرم(ص) فدیة آن دسته از اسیرانی را که تمکن مالی برای پرداخت فدیة خویش نداشتند، آموزش سواد به ده تن از فرزندان مسلمانان تعیین فرمود. در این جنگ تعداد نفرات دشمن ۹۵۰ تن بود و همگی از قریش و اهل مکه بودند. هفتاد تن از بزرگان ایشان کشته شدند و هفتاد تن دیگر اسیر. برای آزادی هر اسیر چهار هزار درهم غرامت تعیین شد. اسرای غیر عرب نصف این مبلغ را باید می‌پرداختند. آنان که تمکن مالی داشتند فدیة خویش را پرداختند و آزاد شدند. تنی چند نیز به اعدام محکوم شدند. بدون شك آنان که تمکن مالی نداشتند و فقط باسواد بودند و می‌توانستند با آموزش خواندن و نوشتن به فرزندان مسلمانان آزاد شوند، از طبقات پایین مردم مکه و طوایف قریش بوده اند. چه بسا برخی از بردگان سیاه پوست که آنان را به جنگ آورده بودند جزء این دسته بوده اند. می‌توان پرسید که در مکه چند نفر باسواد وجود داشته که از یک سپاه نهصد و پنجاه نفری، پس از کشته شدن هفتاد تن ایشان، در میان یک جمع هفتاد نفری اسیر، هنوز عده ای مانده اند که برای آزادی خویش غرامت مادی نمی‌توانند پرداخت، ولی در عوض می‌توانند از سواد خویش در این راستا بهره ببرند؟

مکیان اکثر تاجر بودند یا به کارهای جنبی تجارت اشتغال داشتند. برای داشتن حساب و کتاب خود نیز باید گروهی از ایشان با خواندن و نوشتن آشنا می‌بودند. آنچه مسلم است این است که عرب‌ها در سفرهای بازرگانی خود به شام خط تبّطی را از مردم حوران آموختند و کمی پیش از هجرت خط کوفی را از عراق فراگرفتند و هر دو خط بعد از اسلام میان آنان رواج داشت.

بنابراین انحصاری نبودن آموزش خواندن و نوشتن، استثنا نبودن آن و ممتاز نبودن شخصیت باسوادان در میان مردمان این دوره

نسبت به اعصار گذشته، آن را از اعتبار و ایفای نقشی مهم در جذب مردمان و پیشبرد پیام، انداخته بود. اما عکس آن می توانست در این جهت نقشی اساسی ایفا کند. اگر پیامبر اسلام(ص)، به ویژه تا قبل از بعثت، با کتابت و خط آشنا می بود، آوردن آن آیات نه تنها نمی توانست اعجاب برانگیز و معجزگونه باشد، بلکه چنانکه قرآن اشاره می کند، شک برانگیز نیز بود. شاید در عهد پیامبران دیگر توانایی ایشان بر خواندن و نوشتن می توانست در پیشبرد پیام ایشان نقشی ایفا کند؛ اما در این زمان عکس آن این نقش را بر عهده گرفته بود.

شرق شناسان بسیار کوشش دارند که اخبار و آگاهی های موجود در قرآن را برگرفته از کتب یهود و نصاری جلوه دهند. آنان در این راستا به دورترین احتمالات نیز چنگ می اندازد. اما اخبار قرآن در موارد بسیاری با روایات تورات و انجیل و تفاسیر آن ها مغایرت دارد. ولی آنان در این باره تجاهل می کنند. از جنبه ادبی، قرآن در بالاترین حد بلاغت قرار گرفته و هیچ کس در این مورد شک روا نداشته است. برای پیامبری که تا بیست و پنج سالگی در تنگدستی به سر می برده و از کتابت و خط بی بهره بوده هرگز امکان نداشته که از مطالعه کتابخانه ای گسترده ای، به ویژه در متون عرفانی و ادبی بهره مند شده باشد تا شمّ ادبی و بلاغی وی را در حد کلام معجزه آسای قرآن افزایش دهد. بی گمان نفس توانایی خواندن و نوشتن برای پیامبران نمی تواند دلیل اخذ اطلاعات و معارف آن ها از منابع غیرغیبی باشد؛ چنانکه درباره پیامبران دیگر گذشت. درخصوص خود پیامبر اسلام(ص) نیز گفته اند که در سال های آخر عمر با کتابت و خط آشنا گردیده و نامه هایی را نیز با خط خویش(ص) به نگارش درآورده است .

پس چنا نچه پیامبر اکرم(ص) از هم ابتدا خواندن و نوشتن می دانست، باز هم نمی توانست دلیلی بر اخذ معارف ایشان(ص) از منابع غیرغیبی باشد؛ حال آنکه نه تنها به شهادت قرآن منبع اخبار پیامبر(ص) غیبی بوده و با کتابت و خط تا سالیان بسیاری پس از بعثت آشنا نبوده است، بلکه شواهد دیگری نیز در این باره وجود دارد. هیچ تاریخی نیست که از قول پیامبر اکرم(ص) تصریح نکرده باشد که در نخستین وحی، آنگاه که جبرئیل او(ص) را در خویش می فشرد و فرمان به خواندن می داد، چندین بار نفرموده باشد که: «خواندن نمی دانم». آن نفس شریف اگر با کتابت و خط آشنا می بود هرگز به خود اجازه نمی داد که به شیوه پادشاهان و امراء و متکبران و متمولان، برای نگارش نوشته های خود کاتب به خدمت بگیرد.

به ویژه در امر ثبت وحی که از هرگونه دستبردی باید محفوظ می ماند چه کسی امین تر از خود او بود؟ تا راه را بر هرگونه سوء تفاهمی نیز ببندد؟ چنانکه در میان کاتبان وحی، برای مدتی فردی یهودی وجود داشت، و زمانی کسی بود که خیانت کرد و در آیات الهی دست برد و آنگاه که پیامبر (ص) از خیانت وی آگاه شد، وی را به اعدام محکوم کرد(هرچند در فتح مکه مورد عفو قرار گرفت). مشرکان مکه که می دانستند یتیم ابوطالب، خواندن و نوشتن نمی داند، می گفتند که این گفتار را بشری به او تعلیم می دهد. حال اگر با کتابت و خط آشنا می بود راه را بر هر گونه احتجاج گشوده می داشت. در این صورت آنان هرگز نمی پذیرفتند که این گفتار، از سوی خداوند باشد. چه بسا به سادگی می توانستند رأی مردم را به خود جلب کنند و از پیروی محمد(ص) بازشان دارند.

به قلم کمال الدین غراب، نویسنده، پژوهشگر و خادم القرآن